



## نقدی بر تقریرات سید ضیاء

از تالیران وزیر خارجه ناپلئون عبارتی قصار در تاریخ بیادگار مانده است که هم شیوه رفتار سیاستمداران معاصر او را نشان می دهد و هم دستورالعملی است برای دست اندرکاران سیاست در هر عصری که به مقتضای آن عمل کنند. او می گوید: " خداوند قوه ناطقه را از آن جهت به انسان عطا کرده است که به کمک آن مافی الضمیر خود را بیان کند. اما همان خداوند، همان قوه ناطقه را بیشتر به این منظور به سیاستمداران و دیپلماتها داده است که از آن به عنوان وسیله ای برای اخفای مافی-الضمیر خود استفاده کنند. "

کلام تالیران، در عین آمیختگی به طنز، دستورالعملی است درست. اما دربکار بستن آن نباید زیاده از حد غلو کرد. چون گاهی تشبیه به زبان دیپلماسی ( برای پوشاندن حقیقت ) نه تنها ثمری ندارد بلکه به احتمال قوی نتیجه معکوس هم می بخشد یعنی اسراری را که زبان برای اخفای آن بکار افتاده است خیلی سریعتر آشکارتر در معرض تشخیص کسانی که قوه تمیز دارند قرار می دهد. بیژمارک می گوید یک شایعه مهم سیاسی را فقط موقعی باور کنید که رسماً از طرف مقامات مسئول تکذیب شده باشد. در مواردی که پوشاندن حقیقت مطلقاً لازم است ولی قدرت بیان ناطق برای انجام این منظور کافی نیست، سکوت شاید بهترین راه علاج باشد. از قدیم هم گفته اند ( البته به مناسبتی دیگر) که زبان سرخ سرسبز می دهد برباد. هرآن سیاستمدار، روزنامه نگار، نماینده مجلس، و بطور کلی هرآن فرد مسئولی که اختیار زبان و قلم خود را از دست داد و به نهیب عاقلانه سعدی توجه نکرد که:

غافل مشوای دوست که صاحب نظرانند بیگانه و خویش از پس و پیشت نگرانند

معمولاً بهمان سرنوشتی دچار می شود که نخست وزیر اسبق ایران ( سیدضیاءالدین طباطبائی یزدی) شده است، به این معنی که از خلال حرفها و نوشته های خود مدارکی در اختیار محققان و مورخان قرار می دهد که برای اثبات نقیضه گوئی ( و در بعضی موارد برای نشان دادن دروغ گوئی و عدم تعادل مغزی) اش کاملاً کافی است. این گونه تقریرات، نطقها، نوشته ها، از نظر تاریخی بسیار مهمند زیرا افرادی را که بیجهت در تاریخ کشورشان صاحب نام و عنوان شده اند، بدانسان که حقیقتاً هستند به نسلهای آینده می شناسانند و آن باد نخوت و جبروت را که محصول تبلیغات یا معلول جهل محیط است از آستین بیرون می کشند.

مقالاتی که به قلم دوست دانشمند، جناب سید محمدعلی جمالزاده، تحت عنوان " تقریرات سید ضیاء " در مجله آینده منتشر شد، در عین حال که متضمن بسیاری از مطالب صحیح و منطبق با

واقع است، اگر با نطق مفصلی که همین سید ضیاء تقریباً بیست سال بعد به هنگام دفاع از اعتبارنامه‌اش در مجلس دوره چهاردهم ایراد کرد تطبیق شود، دیده خواهد شد که این سیاستگر عوام‌فریب در آن جلسه تاریخی مجلس شورای ملی ایران (۱۶ / اسفند / ۱۳۲۲) که در مقابل رگبار سئوالات حریف زبردستی مانند دکتر مصدق قرار گرفته بود، چگونه، و با چه شیوه مدبوحانه، می‌کوشید تا با جعل مشتی "اکاذیب و اباطیل" بیخه خود را از چنگ ایرادها و پرسشهای منطقی حریف برهاند و آنچه را که از گفتنش بیم داشت به ظاهر بگوید و به حقیقت نگفته بگذارد!

آنروز (شانزدهم اسفند ۱۳۲۲) که وی از اعتبارنامه پارلمانی (و معنا "از حیثیت سیاسی) خود دفاع می‌کرد در بکار بستن اندرز تاریخی تالیبران آن چنان خام بود و بی تجربه از آب درآمد، آن چنان دچار خبطهای پایپی شد، و به حدی نقیضه گوئی کرد که انصافاً "مزیدی بر آن متصور نیست. هرآنجا که می‌دید قادر به جواب دادن نیست، با بکار بردن عبارت معمولی "این مطلب از اسرار کودتاست و نمی‌توانم آنرا فاش کنم" بیخه خود را برای لحظه‌ای از چنگ توانای مصدق خلاص می‌کرد. ولی هنوز نفسی تازه نکرده گرفتار سئوال بعدی وی که از سئوال قبلی اش کوبنده‌تر بود می‌گردید و دوباره به دست و پا زدن می‌افتاد. سید ضیاء که آنروز جمله "این مطلب از اسرار کودتاست و نمی‌توانم آنرا فاش کنم" ورد زبانش شده بود ظاهراً چنین تصور می‌کرد که اسرار کودتای سوم اسفند برای همیشه در آرشیوهای محرمانه دولت انگلیس مدفون خواهد ماند، غافل از اینکه آن اسرار، چها و خواهد و چه نخواهد، روزی علنی خواهد شد و پنهان‌کاران سیاست را رسوا خواهد کرد. از آنجا که این اسناد که تا چندی پیش جزء مدارک بسیار محرمانه وزارت خارجه انگلستان حساب می‌شدند در حال حاضر تقریباً همگی منتشر شده‌اند (فتوکپی اغلب آنها در اختیار نگارنده است) پی بردن به علل و مقدمات و مراحل مختلف کودتای سوم اسفند بینهایت سهل و آسان شده است. قطع نظر از اسناد رسمی دولتی، خاطرات عده‌ای از دست اندرکاران با نفوذ آن ایام (نظیر ژنرال آیرن‌ساید طراح کودتای سوم اسفند) نیز خوشبختانه در اختیار محققان قرار دارد، به طوری که می‌توان جزئیات مربوط به این کودتا را که سرآغاز فصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران شمرده می‌شود در اختیار خوانندگان مجله آینده گذاشت تا خود آنها درباره صحت و سقم مطالب سید قضاوت کنند و حقایق مطلب را دریابند.

در عین حال از جناب آقای جمالزاده سپاسگزاریم که این مطالب را کما هو حققه ضبط کرده‌اند و قهری است که ایشان فقط به وظیفه یک‌نبات امین که تقریرات طرف را بی کم و کاست ضبط می‌کرده است عمل کرده‌اند و هیچ‌گونه مسئولیتی در صحت و سقم مطالب ثبت شده ندارند. از آنجا که مطلب اصلی (کودتای سوم اسفند) فوق‌العاده مهم و ذکر نکات مربوط به آن، حتی به ایجاز و اختصار، از گنجایش یک مقاله خارج است، ما مطالب لازم را در ضمن دو مقاله علیحده بیان خواهیم کرد. مقاله اول را اختصاص می‌دهیم به شرح تناقضاتی که میان نطق "تاریخی" سید ضیاء در جلسه شانزدهم اسفند ۱۳۲۲ و اسناد و مدارک معتبر سیاسی مربوط به کودتای سوم اسفند وجود دارد. این اسناد و مدارک در عرض چهل سال اخیر منتشر شده‌اند و به اطمینان قریب به یقین می‌توان گفت که در آن تاریخ (نزدیک به چهل سال قبل) نه دکتر مصدق و نه سید ضیاء به هیچ کدام از آنها دسترسی نداشتند.

سید ضیاء الدین به هنگام دفاع از اعتبارنامه اش در جلسه شانزدهم اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورای ملی ایران، خطاب به دکتر مصدق (که قبلاً در نطقی مفصل و مستدل و درخشان با اعتبارنامه سید مخالفت کرده بود) چنین اظهار داشت (۱) :

"... آقای دکتر به تعریض و کنایه ازمن پرسیدند که آیا برای لغو قرارداد ۱۹۱۹ قبلاً" بالرد کرزن وزیر خارجه انگلستان مشورت و از ایشان کسب اجازه کرده بودم؟ این نکته ای است بین خودما. این نکته را "الدوله ها" و "السلطنه ها" نمی فهمند. این نکته را یک مدیر روزنامه می فهمد. همین قدر بگویم که بدون مشاوره با دولت انگلیس، بدون استشار با سفیر انگلستان و لرد کرزن، من به مسئولیت خود این قرارداد را ملغی کردم. بلی، من (مدیر روزنامه رعد) آن را ملغی کردم که نشان بدهم که می شود این کارها را کرد..."

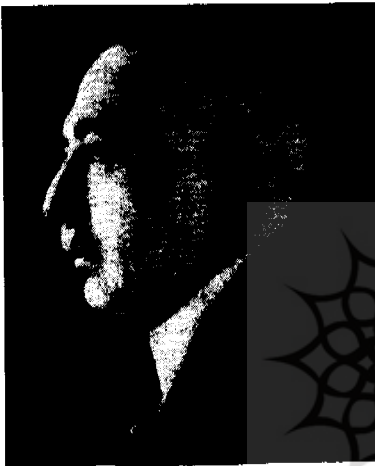
ما شنیده بودیم که در دنیا کسانی پیدا می شوند که نام نیک رفتگان را ضایع می کنند ولی نام نیک رفتگان را چنگ زدن، حقیقتاً ناجوانمردی و بی انصافی می خواهد. هرکسی که کوچکترین آگاهی



از تاریخ قرارداد ۱۹۱۹ و کیفیت الفاء آن داشته باشد، خوب می داند که این قرارداد که برای از بین بردن استقلال ایران تنظیم شده بود، فقط به همت یک مرد بزرگوار، یک سیاستمدار دوراندیش، و یک روحانی وطن پرست، یعنی مرحوم مدرس اصفهانی اعلی الله مقامه، لغو شد و در تاریخی که کودتای سوم اسفند به وقوع پیوست، زحمات دو ساله مرحوم مدرس و یاران فداکار وی ثمره خود را بخشیده و قرارداد ۱۹۱۹ عملاً" مرده بود و اعلام العالی رسمی آن (که بوسیله کابینه سید ضیاء صورت گرفت) به منزله ثبت هویت متوفی در دفتر مردگان بود. خود مرحوم مدرس سالها بعد (در آبان ۱۳۰۳) به مناسبتی اشاره به نحوه از بین رفتن قرارداد ۱۹۱۹ کرد و گفت :

"... این قرارداد بیگانه را در دو چیز ما شرکت می داد: در بول ما و در قوه نظامی ما. هر کسی که دقت می کرد منظور حقیقی عاقدان آن را می فهمید. او پیش خود می گفت که اگر بناست ایران

حقیقتاً "مستقل باشمالش، حالش، حیثیتش، جهاش، جهاش، همه چیزش، باید متعلق به ایران باشد. اما روح این قرارداد استقلال مالی و نظامی ما را از بین می برد. از این جهت، با اینکه ایرانیان به قول حضرات (انگلیسی ها) کم رشد و "نرسیده" بودند، با اینکه اکثریت مردم ایران به رموز سیاست آشنا نبودند، الحق والانصاف مخالفت خود را به بهترین وجهی که ممکن بود بروز دادند. نه اینکه فرضاً زیدی بگوید که من مخالفت کردم یا حسن مخالف بود یا حسین مخالفت کرد. خیر، سر عمده موفقیت ملت همان سرشت و خصیصه ذاتی ملت بود که مقاومت کرد. قوه ملت و طبیعت ملت، یعنی قویترین نیروئی که می تواند با هر دسیسه و تهاجمی مقابله کند باعث این موفقیت و ابطال قرار داد گردید..."



وثوق الدوله



مدرس

با اینکه مرحوم مدرس در اینجا با شکسته نفسی سخن گفته و نقش تاریخی خود را در بهم زدن قرارداد ۱۹۱۹ خیلی کمتر از آنچه واقعا" بوده قلمداد کرده، ولی حقیقت این است که ملت ایران (در سایه رهبری توانای وی) این قرارداد را ماهها پیش از آنکه فاتحه رسمی اش خوانده شود در عمل لغو کرده بود. و اگر میان سیاستگران و روزنامه نگاران آن دوره مشتکی افکار و قلمهای موافق قرارداد وجود داشتند لیبر و سردسته همه آنها، به شهادت سرمقاله های روزنامه رعد، همین سید ضیاء الدین بود که درباره محاسن و مزایای قرارداد تقریباً "همه روزه داد سخن می داد (رجوع شود به شماره های رعد آن دوره).

وابستگی سید ضیاء به سفارت انگلیس، به سالها پیش از کودتای سوم اسفند یعنی به روزهای برمی گردد که وی مأمور بود افکار عمومی را در ایران برای پذیرفتن قرارداد آماده سازد. سید در این تاریخ حتی مصاحبه هایی را که در نظر داشت با وزیر مختار بریتانیا در تهران (سر پرسکی کاکس) انجام دهد قبلاً به نظر اولیای آن سفارتخانه می رساند و پس از تصویب و راهنمایی آنها اقدام می کرد. به سند محرمانه زیر که سر پرسکی کاکس از تهران برای مافوقش لرد کوزن در لندن فرستاده است توجه کنید:

"... سید ضیاء مدیر روزنامه رعد که از طرفداران پر و پا قرص و ثوق الدوله و از حامیان جدی قرارداد است، چهارده فقره سؤال پیش من فرستاده و بنام منافع مشترک ایران و انگلیس خواهش کرده است که جواب آنها را ضمن مصاحبه‌ای که می‌خواهد با من انجام دهد در اختیارش بگذارم که بعداً در روزنامه‌اش منتشر سازد. عین سئوالات چهارگانه او برای اطلاع عالیجناب ضمیمه می‌کنم. در مقابل هر کدام این سئوالها جوابی در نظر گرفته‌ام که اگر جناب لرد اجازه بفرمایند عیناً در مصاحبه موعود داده خواهد شد. ...." (از اینجا بعد سئوالات چهارگانه سیدضیاء که برای تصویب قبلی به سفارت انگلیس تسلیم شده است، و جوابهایی که کاکس در نظر داشته به آنها بدهد، همگی برای ملاحظه و اظهار نظر لرد کورزن ضمیمه شده است.) (۲)

در هیجدهم اکتبر ۱۹۱۹ لرد کورزن طی یک فقره تلگراف محرمانه نظرات خود را راجع به هر کدام از آن سئوالها به اطلاع کاکس رساند ولی ضمناً به او تعلیم داد که در آتیه حتی المقدور از انجام این گونه مصاحبه‌ها، مگر اینکه کاملاً ضرور تشخیص داده شود، خودداری کند.

ولی سوابق بیگانه دوستی سیدضیاء منحصر به همین یک مدرک نیست و مدارک قویتری در اختیار محققان قرارداد که نشان می‌دهد او حتی پس از کودتای سوم اسفند نیز خیال داشته است مواد قرار داد منقور ۱۹۱۹ را به نحوی "مستتر" و ظاهرالصلاح به معرض اجرا بگذارد. نورمن (وزیر مختار انگلیس در تهران و جانشین کاکس) در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱، یعنی چهار روز بعد از کودتای سوم اسفند، ضمن تلگرافی که قید جمله "فوق العاده محرمانه" مشخص شده بود به لرد کورزن اطلاع داد که:

"... سید ضیاء الدین درباره سیاستی که قرار است پس از تشکیل کابینه‌اش اتخاذ کند، اطلاعات محرمانه زیر را در اختیار من قرار داده است: اولاً خیال دارد، تا آنجا که بتواند، عده اعضای کابینه را محدود کند و انجام وظایف غالب وزارتخانه‌ها را، بی آنکه وزیری تعیین کند، به دست معاونان همان وزارتخانه‌ها بسپارد. به عقیده وی بدون اعلام لغو شدن قرارداد، کابینه‌اش هرگز نخواهد توانست شروع به کار کند. اما چنانکه می‌گفت توأم با اعلامیه مربوط به لغو قرارداد، اعلامیه دیگری نیز به این مضمون منتشر خواهد شد که قصد دولت ایران از لغو قرارداد مزبور، ابراز هیچ‌گونه خصومت نسبت به بریتانیای کبیر نیست و کابینه جدید منتهای سعی خود را بکار خواهد برد تا حسن نیت ایران را نسبت به انگلستان که به عقیده وی مهمترین شرط بقای استقلال ایران است ثابت کند.

از آن گذشته (طبق اطمینانی که سید ضیاء به من داد) قدمهای لازم بیدرتگ برداشته خواهد شد تا عده‌ای از افسران و مستشاران انگلیسی در وزارتخانه‌های جنگ و مالیه مشغول خدمت گردند ولی استخدام آنها به طور خصوصی، بر اساس قرارداد بین الانتین، صورت خواهد گرفت تا بهانه بدست دشمنان ما نیفتد که هو بیندازند و بگویند قراردادی که لغو شده بود، به نحوی دیگری معرض اجرا گذاشته شده است. نیز (به گفته سیدضیاء) دقت خواهد شد که فعالیت این گروه از کارمندان ارشد انگلیسی در دوایر دولتی ایران، حتی المقدور جلب توجه عامه رانکندو به همین دلیل در اعلامیه رسمی که راجع به وظایف این گونه مستشاران منتشر خواهد شد، به عمد از آوردن کلمه "انگلیسی"

اجتناب و همین قدر اعلام خواهد شد که دولت جدید خیال دارد از کشورهای مختلف " اروپائی " عده‌ای مستشار برای سر و سامان دادن به امور بعضی از وزارتخانه های ایران استخدام کند .

برای اینکه ظاهر این اعلامیه محفوظ بماند ، از فرانسویان و آمریکائیان ، و در مرحله آخر حتی از روسها ، دعوت خواهد شد که عده‌ای مستشار برای انجام وظیفه در وزارتخانه هایی که اهمیتشان کمتر است در اختیار دولت ایران بگذارند . هدف سید ضیاء از اعلام این دعوت ، این است که حتی المقدور نظر مساعد دولتهای خارجی را نسبت به کابینه خود جلب کند و در عین حال خاک به چشم بلشویکها و ناراضیان محلی بیاشد تا متوجه نگردند که دو وزارتخانه مهم ( جنگ و مالیه ) به دست مستشاران انگلیسی سپرده شده است .

یک نیروی نظامی جدید مرکب از ۵۰۰۰ سرباز فراراست بیدرتگ تشکیل شود و برای دادن ترتیبات این مسئله از سرتیب هادلستن ( افسر ارشد انگلیسی ) دعوت خواهد شد که فرماندهی قوای مزبور را به عهده گیرد . این نیروی نظامی ( پس از اینکه تشکیل شد ) وظایف قوای ما را که هم اکنون در شمال ایران جلو بلشویکها ایستاده‌اند ، به عهده خواهد گرفت .

سید ضیاء محرمانه به من گفت که در حال حاضر به قوای نظامی انگلستان احتیاج شدید دارد و بنابراین سربازان انگلیسی که در قزوین هستند عجلالتاً نباید خاک ایران را ترک کنند تا آن نیروی محلی که وی در صدد تشکیل آن است بوجود آید و بنواند وظایف کنونی انگلیسی‌ها را عهده‌دار گردد . حکومت جدید امیدوار است که مقادیر هنگفتی وجه نقد از زندانیان متمول وصول کند و سید ضیاء امیدوار است که با بودجه‌ای که از این راه تأمین می‌کند ، بتواند دست به تاسیس نیروی نظامی جدید و انجام سایر اصلاحات لازم در کشور بزند . ( ۳ )

سید ضیاء ضمناً به من گفت برای اینکه رویه خصومت آمیز حکومت کنونی شوروی نسبت به ایران تشدید نشود ، این موضوع فوق‌العاده مهم است که وی و اعضای کابینه‌اش طوری رفتار کنند که سیمای آنکولوفیلی دولت جدید حتی المقدور پوشیده بماند .

در پایان این مصاحبه ، رئیس‌الوزرای جدید به من گفت که اگر بریتانیا بخواهد نفوذ و قدرت سابق خود را کماکان در ایران داشته باشد ، باید ظاهر را رها کند و باطن را بچسبد ، به این معنی که نفوذ خود را در آنتیه ، به عکس سابق ، از پشت پرده اعمال و طوری رفتار کند که سیمای بریتانیای کبیر حتی المقدور به چشم ملت ایران نخورد . سید ضیاء کاملاً مطمئن بود که اگر ما نصاب و پیشنهادهای او را بکار بندیم ، چنین سیاستی در مرحله آخر به نفع کامل بریتانیا تمام خواهد شد و اغلب آن مزایائی را که دولت ما تحت قرارداد ۱۹۱۹ بدست آورده بود ، بعد از الغاء قرارداد نیز کماکان در پشت پرده حفظ خواهد کرد . رونوشت این تلگراف برای اطلاع سر پرسی کاکس به بغداد هم مخابره شد ، نورمن " ( ۴ ) .

\* \* \*

سید ضیاء در دنباله نطقی که در دفاع از اعتبارنامه خود در مجلس دوره چهاردهم ایراد می کرد در حالی که دکتر مصدق ( عالم و متخصص برجسته حقوق اساسی ) را طرف خطاب قرارداده بود گفت :

" . . . . آقای دکتر، هیچ می‌دانید که حکومت ملی یعنی چه؟ حکومت ملی مرکب است از قوای مقننه، قضائیه و مجریه. موقعی که من روی کار آمدم مجلس تعطیل بود، پارلمانی در کار نبود، سیاستی نبود، مشروطیتی نبود، مجلس شورای ملی وجود نداشت . . . . تا پیش از نخست وزیری من، تمام نخست وزیرها و دولتهای شما را سفارت روس و انگلیس تصویب می‌کرد و بعد کابینه تشکیل می‌شد. تنها نخست وزیری که به شهادت خدای متعال بدون مداخله سفارت اجنبی تشکیل شد دولت من بود. (۵) بلی، آقای دکتر مصدق، الدوله‌ها و السلطنه‌ها این نکات را نمی‌فهمند. این را یک مدیر روزنامه مثل من می‌فهمد. هر کسی را بهر کاری ساختند، میل آن را درسش انداختند. اعلیٰ حضرت مرحوم (سلطان احمدشاه) مرا احضار فرمود و دستخط هم به من داد. حالا داخل این بحث نمی‌شوم که این مقدمه را من چیده بودم یا دیگران چیده بودند و آیا عقیده جنابعالی صحیح است یا غلط. باید نتیجه . . . . اش را دید که چه شد . . . ."

دکتر مصدق - نتیجه‌اش این شد که جنابعالی از ایران فرار کردید.

سید ضیاءالدین - شما ایالت فارس را برضد من شوراندید. قوم و خویش‌های شما بودند که مرا فرار دادند. شما و امثال شما در تهران دسیسه‌ها کردید. شما مسئولید در پیشگاه خدا، در پیشگاه تاریخ، در پیشگاه ملت ایران. من جز اینکه جان بدهم چه می‌کردم؟ ببینیم نتیجه کودتا چه شد؟ این که چهل هزار قشون پراکنده ایران از ژاندارمری و قزاق و پلیس و امنیه در تحت اداره یک سرباز لایق که اسمش رضاخان میرپنج بود جمع شدند، اداره شدند، امنیت در مملکت فراهم شد، طهران از خطر گذشت، و شاه هم که قبلاً "مرعوب شده بود و می‌خواست ایران را ترک کند، تغییر عقیده داد و در تهران ماند . . . ." (۶)

سپس یک مناظره شدید لفظی میان دکتر مصدق و سید ضیاء درباره انحلال نیروی اسپهبار (پلیس جنوب) آغاز شد.

به عنوان توضیح قبلی لازم است گفته شود که این نیروی محلی مرکب از یازده هزار سرباز ایرانی (تحت فرمان افسران انگلیسی و هندی) در سال ۱۹۱۶ که دامنه جنگ جهانی اول به ایران نیز کشیده شده بود و عمال آلمانی در جنوب کشور به فعالتهای تخریبی اشتغال داشتند، از طرف انگلیسی‌ها تأسیس شد. بنیانگذار و نخستین فرمانده آن ژنرال سرپرسی سایکس بود که تاریخ معروفی هم درباره ایران نوشته است. انگلیسی‌ها شیراز را مرکزستاد اسپهبار قرار دادند و منظورشان از تاسیس این نیروی محلی (تحت نظر افسران بریتانیایی) علاوه بر حراست از راههای تجاری و حفظ منافع بریتانیادر جنوب ایران، نوعی اقدام متقابل در مقابل عمل روسها هم بود که سالها پیشتر بریگاد قزاق ایران را (تحت نظر افسران روسی) تشکیل داده بودند و از آن به عنوان حربه‌ای مؤثر برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود در ایران استفاده می‌کردند. طلیون و دموکراتهای ایرانی با هر دوی این نیروها (بریگاد قزاق و پلیس جنوب) مخالف بودند ولی در شرایط استثنائی زمان جنگ که قسمت عمده خاک ایران تحت اشغال متفقین بود کاری از پیش نمی‌توانستند ببرند. (۷)

حال برگردیم سر مشاجره لفظی مصدق و سید ضیاء در این باره:

\* \* \*

سید ضیاءالدین — من پلیس جنوب را منحل کردم

دکتر مصدق — نه خیر، فقط به طهران احضارشان فرمودید

سید ضیاءالدین — اول منحل کردم و سپس ثلث یا نصف سربازانش را به اصفهان احضار کردم و در آنجا ماندند.

دکتر مصدق — درست نیست. به طهران احضارشان فرمودید.

سید ضیاء — خیر، به اصفهان احضارشان کردم و چنانچه گفتم باید دید که علت علاقه من به

انحلال پلیس جنوب چه بود؟ گذشته از اینکه این نیرو به استقلال و سلامت مملکت ما لطمه می‌زد، در بدو امر که تازه با دولت همجوار شوروی دارای روابط حسنه شده بودیم نمی‌خواستیم که در ایران یک نیروی نظامی تحت نظر افسران یک دولت خارجی وجود داشته باشد که خود آن دولت خارجی (یعنی انگلستان) با دولت جدیدالتأسیس شوروی دارای مناسبات حسنه نباشد.

دکتر مصدق — پس اگر منحل کرده بودید دیگر چه دلیل داشت که سربازانش را به طهران احضار کنید؟

سید ضیاء — کی آمدند به طهران؟ تازه به فرض اینکه به طهران احضارشان کرده باشم این از وظایف و اختیارات من به عنوان نخست وزیر ایران بوده است. اگر یک روزی خود جنابعالی نخست وزیر شدید احضار نکنید. من نخست وزیر بودم و کردم و مجبور هم نیستم به شما توضیح بدهم که چرا فلان چیز را خوردم یا فلان کار را کردم. میل من آن طور کشید. به شما توضیح نمی‌دهم. جنابعالی از اوامر شهریار ایران (احمدشاه) سرپیچی کردید. من به شما چیزی نگفتم. حکم دولت مرکزی را دور انداختید (دکتر مصدق — نه خیر، پاره کردم). باز چیزی نگفتم. خلاصه، موفقیت‌های در انحلال پلیس جنوب، موفقیت شایانی بود. از ماژور فریزر که در آن فضا به من کمک کرد، از دولت انگلستان و حکومت هندوستان که در انحلال پلیس جنوب با من مساعدت کردند و حتی وعده دادند که از بابت مصارف گذشته چیزی در آن موقع مطالبه نکنند امتنان دارم. . . . امتیاز راه شوسه طهران به قم را یک کمپانی انگلیسی سالها به خود اختصاص داده بود، آن را هم الفاء کردم. ژنرالها و کلنل‌های انگلیسی را که برای اجرای مواد نظامی قرارداد به طهران آمده بودند، از طهران بیرون کردم. . . .

دکتر مصدق — یعنی می‌فرمائید که انگلیسی‌ها را عاجز کردید؟!

سید ضیاء — آقای دکتر مصدق، اگر آنها را عاجز نکرده بودم مستر نورمن شریفترین وزیر مختار انگلیس در ایران از خدمت وزارت خارجه کشور استعفا نمی‌کرد. بله، کردم. خلاصه تا بودم خیلی کارها کردم و حالا هم نمی‌خواهم که نام آنها را در اینجا عرض کنم. هر چه تاکنون عرض کرده‌ام بس است. کوتاه کنیم مطلب را. من این کارها را کردم و نا موقعی که در ایران بودم با آقای سردار سپه (رضاخان پهلوی فرمانده کل قوا) با کمال دوستی با هم کار می‌کردیم. من از ایشان گله‌های شخصی ندارم. اگر اختلافاتی بود در نظریات سیاسی بود. پس از سه ماه وضعیاتی پیش آمد که آن هم از اسرار کودتاست و من ماندم را در ایران برای مصالح کشور مقتضی ندیدم. با طیب خاطر ایران



را ترک کردم. کسی مرا بیرون نکرد. اگر جنابعالی اطلاع ندارید، برای اطلاعاتن عرض می‌کنم که روزی که از طهران حرکت کردم شش هزار ژاندارم تحت اوامر من بود. در طهران نیروی قزاق نبود. قزاقها را به قزوین و منجیل مراجعت داده بودیم. فقط ۱۸۰۰ یا ۲۰۰۰ از افراد مرکزی در اختیار سردارسیه بودند و همان موقع قادر بودم که هرچه می‌خواستم بکنم. کسی مرا بیرون نکرد و طرد نکرد. بیرون رفتنم از ایران یکی از آن اسراری است که فقط خودم می‌دانم و مجبور هم نیستم به شما توضیح بدهم...

اما مطلب دیگر: شما فرمودید که کودتای من کودتای انگلیسی بود و انگلیسی‌ها این کودتا را کردند. قضیه خیلی مضحک است. انگلیسی‌ها وقتی که می‌خواستند قرارداد را اجرا کنند کودتا نکردند. چه دلیل داشت که برای العاء آن کودتا کنند. ای مردم بشنوید و تعجب کنید. در تاریخی که کودتا شد نزدیک به دو سال از امضای قرارداد گذشته بود. آنچه من مطلعم، آنچه من اطلاع دارم، در هیچ تاریخی هیچ کدام از سفرای انگلیس به دولت ایران فشار نیاورد که قرارداد را اجرا کنند. گفتند ایران مختار است: می‌خواهد اجرا کند، می‌خواهد اجرا نکند... خیر آقا، این کودتا، کودتای انگلیسی نبود.

دکتر مصدق - پس چه بود؟

سید ضیاء - فداکاری سید ضیاء‌الدین بود. حالا اگر اظهارات من شما را قانع نکرد باز حقایق دیگری هست که نگفته‌ام و نمی‌گویم. اگر می‌خواهید آنها را بدانید دادگاه عالی ملی تشکیل بدهید تا در آنجا حرفه‌ایم را بزنم. من برای محاکمه حاضر...  
دکتر مصدق - تعلیق به امر محال می‌فرمائید.

سید ضیاء - من مسئولیت مسبب بودن وقایع سوم حوت (اسفند) را به عهده می‌گیرم. در مقابل خدا، در مقابل تاریخ، و در پیشگاه ملت ایران به صراحت عرض می‌کنم که از این کودتا برای خود هیچ بهره‌ای نبردم جزیک مزاج علیل. نه دزدی کردم، نه کسی را کشتم. دستم به خون کسی آلوده نشد. مال کسی را نبردم. خانه کسی را خراب نکردم جز اینکه عده‌ای از الدوله‌ها و السلطنه‌ها را که هیچ وقت در عمر خود عادت نکرده بودند به حبس بروند انداختم زندان و در آنجا تحت نظرشان قرار دادم. در آن روزهای تاریک تنها من، فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را از خرابی و تجزیه نجات دادم... (۸)

سرتاسر این رجزخوانیها و خودستائیها معلو از تناقضات تاریخی است. او مدعی است که هیچ کدام از سفرای انگلیس به دولت ایران فشار نیاورده است که قرارداد ۱۹۱۹ را اجرا کند. شاید دویست فقره تلگراف، یادداشت، و گزارشهای سیاسی در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا (مربوط به سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰) هست که درست عکس این مدعا را ثابت می‌کند. اما آنچه درباره انحلال پلیس جنوب و "نقش تاریخی" خودش در این مسئله بیان می‌کند، باز بکلی دور از حقیقت است. زیرا در گزارش فوق‌العاده محرمانه وزیر مختار انگلیس که در صفحات قبلی به آن اشاره شد، نورمن به لرد کورزن اطلاع می‌دهد که: "... دولت جدید سید ضیاء خیال دارد تشکیلات پلیس جنوب را مستقیماً اداره کند.

گرچه هم بودجه آن و هم عده افسران را تقلیل خواهد داد. به قراری که خود سید ضیا می‌گفت فقط ده افسر انگلیسی در خدمت این نیرو باقی خواهد ماند . . . . "

چنانکه می‌بینیم مسئله انحلال نیروی اسپیار ( پلیس جنوب ) و اخراج کامل افسران انگلیسی ، اهدا " برای نخست وزیر جدید ایران که در بامداد کودتای سوم اسفند براریکه قدرت صعود کرده بود ، مطرح نبود .

وی در جایی دیگر از همین نطق معروفش می‌گوید : " . . . روزی که از طهران حرکت کردم شش هزار ژاندارم تحت اوامر من بودند . در حالی که سردار سپه ( میرپنج رضاخان ) بیش از دوهزار قزاق در اختیار نداشت . با این شش هزار قزاق هرچه دلم می‌خواست می‌توانستم بکنم . کسی مرا بیرون نکرد . کسی جرئت طرد کردن مرا نداشت . . . . "

امام‌مردی که در اسفندماه ۱۳۲۲ این حرفها را در مجلس شورای ملی ایران می‌زد ، ظاهراً " فراموش کرده بود که بیست سال قبل در تفریرانی که برای جمالزاده کرده ، صریحاً " به عجز و بی‌قدرتی خود هنگام خروج از ایران معترف بوده است زیرا در آنجا می‌گوید : " . . . سه ماه بعد که بنا شد از ایران بیرون بروم اسمازت ( دبیر شرقی سفارت انگلیس ) که بسیار ایراندوست بود پیش احمد شاه رفت و گفت : پدر شما وقتی مجلس را به توپ بست ما وساطت کردیم و مشروطه طلبان توانستند به سلامت از ایران بیرون بروند . حالاهم وساطت می‌کنیم که اجازه بدهید سید ضیا الدین به سلامت از ایران خارج شود و شاه وساطت او را قبول کرد . من از رضاخان هشت نفر قزاق خواستم که مرابه سرحد ایران برسانند .



عکس اعضای گابینه سید ضیا که به گابینه سیاه مشهور شد

( اولین ستوالی که در اینجابه ذهن محقق می گذرد این است: پس کجا بودند آن شش هزار ژاندارم؟ ) ولی بین شاه و رضاخان قرار شده بود که کار مرا در قزوین بسازند. در اینجا باز هم اسارت بود که به دادم رسید و جانم را نجات داد... " (۹)

تازه همین ادعای ثانوی را که رضاخان در صدد از بین بردنش بوده در مصاحبه‌ای دیگر ( با آقای حسن مقدم ) نفی می کند و می گوید: "... اینکه در آورده اند میان من و رضاخان بدبود به هیچ وجه صحت ندارد. میان من و رضاخان تا آخر خیلی خوب بود. حتی در موقع حرکت همه جور همراهی کرد. اگر او نبود شاید به سلامت از ایران خارج نمی شدم... " (۱۰)

اما آن اشاره سربسته‌اش به سربچی مرحوم دکتر مصدق از "اوامر شهریار ایران" تاریخچه مفصلی دارد که خلاصه‌اش از این قرار است:

در شب کودتا، سیم تلگراف پایتخت با استانها و شهرستانها قطع شد. دکتر مصدق در این تاریخ والی فارس بود. پس از سه روز متوالی، ارتباط تلگرافی میان تهران و شهرستانها دوباره برقرار شد و تلگرافی به این مضمون از احمدشاه برای والی فارس رسید:

" حکام ایالات و ولایات: در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره های گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده، ما و تمام اهالی ایران را از فقدان یک دولت صحیح العمل متأثر ساخته بود، مضم شدیم که با تعیین شخص لایق و خدمتگزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم. لذا به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراع داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه معزی الهیه دیده، ایشان را به مقام ریاست وزرانی انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف ریاست وزرانی ( نخست وزیری ) به ایشان مرحمت فرمودیم. شاه - مورخ شهر جمادی الاخر ۱۳۳۹ هجری . "

دکتر مصدق به این تلگراف تمکین نکرد. نه تنها تمکین نکرد بلکه از انتشار متنش هم به عذر اینکه اسباب اغتشاش در خطه فارس خواهد شد جلوگیری کرد. "... چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم نگاه داشته. هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه انتشار لازم است امر جهانمطاع ملوکانه صادر شود که خود تلگرافخانه شیراز آن را مستقلاً انتشار دهد... " ( از تلگراف دکتر مصدق به احمدشاه )

دولت سید ضیاء عمل والی فارس را حمل بر یاغیگری وی و بی اعتنائی نسبت به دولت کودتا کرد و فشار آورد که اعلامیه مربوط به وقایع سوم اسفند و روی کار آمدن حکومت سید ضیاء حتماً "بوسیله ایشان منتشر گردد. خود سید ضیاء مستقیماً تلگرافی برای دکتر مصدق مخابره کرد که قسمتی از آن در اینجا نقل می گردد:

"... شنیده‌ام که تلگراف تصدی مرا به شعل ریاست وزراء انتشار ندادند و گفته‌اند که از حدوث اشکالات احتراز نموده‌اند. وصول این خبر به این جانب معلوم داشت که حضرت عالی از وضعیات بی اطلاع و افق طهران را همان طور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده بودید. نه، چنین نیست. دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان، حضرت عالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته‌است.